

آرمان انقلابی و پیکار انقلابی

باید درباره تحول نظام اجتماعی آرمانی داشت و باید برای این آرمان مبارزه کرد.
ایدئولوژیهای بورژوا به این احکام باورند و حتی گاه آنها را بسخره میکنند. میگویند: کمونیستها در باورد داشتن به "دینه فاضله"، در باورد داشتن بیک جامعه عالی عاری از حرمان و ستم، در واقع خواستار ظهور "مهدی موعود"، استقرار "هزاره مسیح" و ساختن "بهشت عدن" در روز زمینند و گویند که اساس این اوهام، بنا بر نوشته یک روزنامه نگار آمریکائی، "همه کبکهای آسمان را در تابه زحمتکشسان عالم وند و میدهند"!

آنها میگویند: طرح یک جامعه بی درد ورنج را نمیتوان از هم اکنون ریخت زیرا اداره آگاهانه تاریخ برای دورانیهای طولانی شدن نیست و نسج تاریخ از تار و پود تضادها و عوامل نا پدید او ناشناخته و تسخیر ناپذیر و در نیافتنی یافته میشود. لذا وند بهشت روی زمین مانند وند بهشت آسمانی خرافه ای بیبش نیست که فقط میتواند خوشباموران را بغرید و به تلاشهای واد ارد که هیچ ربطی به آن جهان موهوم و وند وند ارد. و تنها میتواند افزاری مناسب درد ست جاه طلبان باشد تا اراده خود را به جوامع مجذوب و محسوم تحمیل نماید.

پراگماتیسم بورژوائی واقعیت موجود تکیه میکند. رفورم تدریجی و بهسازی واقعیت موجود را بهترین کاری میشود که میتوان در واقع عملی کرد. شیوه ای که برنشنان پایه گذارانست و بشیوه "تاکتیک - پروسه" شهرت یافته اعلام میدارد: "هدف نهائی هیچ است، جنبش و مبارزه روز مره همه چیز"، زیرا اینکه هدف چیست و بشر یکجا میرود و سرانجام چه خواهد شد، تعیین کردن نیست. پس امروزه روز باید برای این یا آن هدف مشخص در چارچوب این یا آن واقعیت مشخص و در نهایت نزاکت و مراعات مقررات مت اول مبارزه کرد و فردا برای هدف مشخص دیگر در واقعیت مشخص دیگر میگویند: از مجموع این مبارزات است که خود تکامل و ترقی اجتماعی تحقق می یابد لذا لازم نیست مهندسان خیالپرداز جامعه فرداراز اشیرد ماغ خویش بیرون کشد و اثرات ضرب چماق خود تحمیل نماید!

از همین صغری و کبری هاست که تاکتیک تدریج (Gradualisme) برمیخیزد و گرادالیستها میگویند ما با تحول انقلابی جامعه و دگرگونی سریع آن مخالفیم و تنها حرکت گام به گام را برای آن هدفهای که درد سترمند، برای شعارهایی قابل وصول آنها در رکاد را مکانات موجود قبول داریم. تحول انقلابی و رستخیزی حرکت دقعی و سریع عقیده آنها جامعه را بی اندام (destructurisé) میکند، زیرا جامعه سنجی بفرنج است و یکبار که شیرازه اش گسست، بهم پیوستن آن دشوار است، آنها بر اساس الگوهای

ذهنی که صحت و واقعیت آنها روشن نیست .

در رنجیون (گراو والست ها) که تحول بنیادی و رستاخیزی جامعه، تحول انقلابی وارد میکنند و معتقد به بسیاری از رنجی و رفورهای کوچک پراگماتیک هستند ، چه طرحی را برای یک جامعه مترقی و سعادت مند عرضه میدارند ؟ پاسخ آنها در اینجا مبهم است . طرح منطقی که عایت داشته باشد وجود ندارد . صحبت از "جامعه صنعتی" ، "جامعه رفاه عمومی" ، "جامعه ابتکار آزاد" ، "سرمایه داری خلقی" و غیره و غیره بهمان می آید . در رنجیون و رفورمیست ها در اینجا نیز سخت محافظه کارند . مسئله تحول در مالکیت و استقرار مالکیت اجتماعی برای آنها مطرح نیست زیرا اقتصاد اجتماعی شده را ، به بهمان لود و سبک ارهارد ، "ضد اقتصاد" (wirtschaftsfeindlich) میسرند و آنرا مالکیت انحصاری دولتی و مشا "اقتصادی دیکتاتوری و سلب ابتکار و شخصیت از افراد میدانند . فانتزی آنها از حد و بهمه های عمومی و شرکت های سهامی و بینگهای تعاون و اقتصاد بود چه ای برای "مخارج اجتماعی" (Social fairs) صنعتی و مالی فراتر نبرود .

چنین است خلاصه ای از کوهها است لال و احتیاج همه رفورمیست های معاصر .

این حرکت سنگ پستی خزندگان با پرش شاهینی قهرمانان انقلاب که برای ایجاد تحول بنیادی در نظام های مبنی بر استثمار و استعمار بد نبال آرمانهای بزرگ میروند فرق دارد . و تاریخ چه سیرخسته کند و ه پست لی بود اگر در آن تنها میایست خزند ، باوضع موجود الفت بست ، اگرهم باید آیند ه ای را جستجو کرد آنرا در کورمال بند و وار و بد و ن پند ار جست |
خوشبختانه تاریخ چنین است .

از عرصه احکام عاطفی بیرون آئیم و بواقعیت بنگریم . بسر سؤال نخستین خود بازگردیم : آیا باید آرمان داشت ؟ آیا آرمانهای انقلابی محرم ، تلاش برای ایجاد نظام نوین ، تلاش برای انیل به بین الملل کمونیستی فارغ از جور و ستم ملل و طبقاتی ، استعمار و استثمار ، از زمره موهومات است یا از سلسله طرح هد فهای علمی . این يك نکته مرکزیت که حفاصل همه انقلابیون محرم با همه نیروهای محافظه کار و سازشکار است . باید در این زمینه تصور روشن و پاسخ روشن داشت .
ما مارکسیستها مسئله را چنین مطرح میکنیم :

جامعه کلاسیک سرمایه داری ، جامعه ای که بر تسلط پلوتوکراتیک سرمایه داران و بر سطره کشورها بزرگ سرمایه داری بر خلقهای کم رشد مبنی است ، جامعه ای که در آن ایرا سوزالمیسم مذهبی ، اریستوکراتیسم طبقاتی تسلط دارد قابل بقا نیست . این جامعه انباشته از تضاد های فرساینده است و در آن محله های بیگانه شدن انسان از سرشت واقعی خود (alienation) از هر باره فراهم است بدین معنی که خیال بشر بصورت مذهب اراده بشر بصورت دولت ، کار بشر بصورت کالا بر او مسلط شده است . ازادی در این جامعه صوری است . تساوی فرصتها در این جامعه برای همه افراد و همه خلقها فراهم نیست . جامعه دارای جراحات عمقی است . انسانی که بکلی معرفت بر توانین تاریخ دست یافته و از چند و چون آن آگاه شده ه حق ندارد این واقعیت را که مافی رشد همه جانبه اتی اوست خوششانه تحمل کند .

خواه سطح رشد توای مولد ه و خواه سطح رشد معرفت بشر امروزی بوی بطور واقعی و عینی امکان میدهد که نظام جامعه را در کرون سازد و بسوی جامعه ای برود که در آن د سوزکراسی واقعی سیاسی و اقتصادی تسلط حکومت عقل و علم ، و اریستوکراسی واقعی فرد و جامعه ، برخوردار میماند از مواهب مادی و معنوی تا بین باشد . سوسیالیسم علمی طی مباحث تحقیقی و تفصیلی مکانیسم جامعه کهن (سرمایه داری) را نقادانه بررسی کرد و مبنای جامعه نوین (کمونیستی) را پیش بینی نمود . تردیدی نیست که بین کرده ای که سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس ریخت و آنچه که تجربه علمی این آموزش نشان داد ه تفاوت های پدید شده است زیرا بگفته لنین پدید ه از مفهوم عینی تراست .

و از جمله تردیدی نیست که پیروزی اندیشه های سوسیالیستی در کشورهای عقب مانده اروپا و آسیا

برخی در انتهای ناپهنجارد رتکامل جوامع سوسیالیستی پیش آورد. ولی آنهم تردیدی نیست که آزمون بزرگ تاریخ ماهیتا توجه و صحت و حقانیت ایدالها و مبارزات کمونیستهارا نشان داده است.

مسئله انتقاد از جهان کهن، یافتن طرق انتقال به نظام نو، یافتن شیوه ساختمان جهان نو هر سه در ماهیت خود بشابه مسائل واقعی نه پنداری، بعینون معضلات حقیقی و نه "Pseudoproblème" درست طرح شده است. منتها آن جهان کهن جاد است، نه این شیوه های انتقال پانحول انقلابی و اسالیب ساختمان جامعه نو بلا تغییر. خداوند تاریخ بذال، نیرنگباز و شمعبد، گراست و از کتم خسو د چند ان اشکال متوع پد می آورد که عقل خرد مند ان را متحیر نمیکند و مضحک است که ما بخواهیم واقعیت را در کهنواره پروکوست احکامی چند بگجانیم و کل حقایق را در مشت نقل قول خلاصه کنیم.

ما اکنون در زمانی زندگی میکنیم که نه تنها نقادی از نظام کهن سرمایه داری، بلکه نقادی آزمونهای سوسیالیستی نیز دارای اهمیت فراوانست. ولی این نقادی فقط در یک صورت اصیل است و آن در صورتی است که برای برآوردن، موثر کردن، شمر بخش کردن آرمان سوسیالیستی و مبارزه انقلابی باشد نه برای نفسی آن، انکار آن، درپرده کشیدنش، از محتوی تهی ساختنش. مسئله تحول از کهن به نو ایجاد جامعه نو هم از جهت عدد ترین قوانین تجلی خود در تاریخ بشر و هم از جهت قوانین ویژه نظا هر و تحقق آن در این پسا آن نقطه زمانی و مکانی، یکی بفرنج است و اگر بتای باشد این مسئله در فرمانهای ولوتاریستی قهرمان نشان و د پکتا نورشان خلاصه شود، گاه عوارضی که از این طرز کار زائید، میشود از مواهب آن بیشتر است.

لنین بزرگ در راکتور کبیر با پنگار در زروه درک علمی و مسئولیت انسانی برای زمان خود دست زد و فقط با همین درک و با همین مسئولیت درد روان ما، در هر کشور جردا گانه، میتوان از انتقال به جامعه نو و از ساختمان جامعه نو دم زد.

آرمان عظیم سوسیالیسم در واقعیت خود یک آرمان سراپا انسانی است که تلاش در راه آن بهترین محتوی را بزند کی ماعطا میکند. انکار آن ارتجایی است. ولی نه هر کس واژه سوسیالیسم را بر لب دارد از محتوی شخصی و علمی این واژه تصوری درست بکف آورد است.

مارکسیستهای عصر ما موظفند این آرمان درخشند، راکه گاه جریانهای ناپهنجارد در تاریخ و سوء استفاده های جاه طلبانه بر آن سایه افکنند. است با تمام تالو خیره کنند و علمی و انسانی آن تساهان کنند و عامل آگاه تکامل را به حربه معنوی معجز نمون برای ایجاد چرخش بنیادی و روستا خیزی مجهز نمایند.